

## مجازات‌های عرفی مجرمان در عصر قاجاریه از آغاز تا مشروطه (۱۲۰۹-۱۳۲۴ ق)

جهان‌بخش ثواقب\*

### چکیده

یکی از مأموریت‌های اصلی سلسله‌های حکومت‌گر در ایران برای تداوم قدرت سیاسی خود برقراری امنیت اجتماعی و مقابله با پدیده‌هایی بود که آرامش و ثبات کشور را درهم می‌ریخت. از این رو، پدیده‌هایی چون شورش‌های اجتماعی، راه‌زنی و دزدی، بی‌اعتنایی به فرمان‌های شاه و مأموران دولت، اختلال در وضعیت ارزاق عمومی و بازار، قتل، تجاوز به عنف، و بدمستی مجازات‌هایی در پی داشت که بدون ضابطه مشخصی، به شیوه‌های گوناگون، در محاکم عرفی یا به امر شاه، دستور حاکم یا از سوی برخی مناصب سستی - امنیتی شهرها به اجرا درمی‌آمد. بسیاری از این مجازات‌ها بر مبانی فقهی و شرع استوار نبود، بلکه بر اساس عرف، مصلحت‌های حکومت، و اختیار صاحبان قدرت بود. این شیوه مجازات‌های مبتنی بر عرف در دوره قاجاریه، به دلیل ناامنی‌های گسترده اجتماعی، بسیار بارز بود و در گزارش‌های مورخان و نیز سیاحان اروپایی دیدارکننده از ایران در این دوره بازتاب یافته است. در این مطالعه انواع مجازات مجرمان و شیوه اجرای آن‌ها در دوره قاجاریه تا پیش از وقوع انقلاب مشروطه - که تغییراتی در ساختار قدرت پدید می‌آید - تبیین شده است. یافته پژوهش نشان می‌دهد که کیفر جرایم تابع رویه حقوقی مشخص و ضابطه‌مند نبود، بلکه خواست و اراده شاه و صاحب‌منصبان حکومتی و تصمیم مأموران اجرایی کیفیت آن را تعیین می‌کرد و غالباً با خشونت و مجازات‌هایی سخت انجام می‌شد.

**کلیدواژه‌ها:** امنیت، جرایم، داروغه، قاجاریه، فرآش، مجازات، میرغضب.

\* دانشیار تاریخ، دانشگاه لرستان jahan\_savagheb@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۴/۱۷

## ۱. مقدمه

در عصر قاجاریه، از آغاز سلسله تا وقوع انقلاب مشروطیت (۱۳۲۴ ق/ ۱۹۰۶)، به سبب فقدان تشکیلات مؤثر و کارآمد عدلیه و نظام قضایی و تأسیسات منسجم امنیتی و مطرح نبودن حقوق مدنی مردم در نظام استبدادی، حق هر نوع مجازات مردم به هر شیوه به دست شاه و حکام او در ایالات بود. با این که بخشی از این مجازات‌ها با هدف برقراری امنیت و بازدارندگی و برای عبرت گرفتن دیگران از ارتکاب به جرایم مشابه انجام می‌گرفت، و لزوماً این کیفرها به سبب جرم و جنایت دزدان و راه‌زنان و شورشیان و مخالفان سیاسی حکومت یا کسبه و بازاریان متخلف و به قصد برقراری آرامش اجتماعی و ثبات جامعه اعمال نمی‌شد، بلکه شاه و صاحب‌منصبان به دلیل اختیاری که بر رعیت داشتند و بنا به خواست و اراده شخصی، با خشم و غضب کردن بر کسی، حکم به مجازات او می‌دادند که فوراً به اجرا درمی‌آمد. در واقع، سیاست اصلی این بود که، با اعمال خشونت و مجازات‌های شدید، مجرمان را از ارتکاب جرم بازدارند. سپس، با گرداندن آن‌ها در شهر یا آویزان کردن بدن آن‌ها در معابر و دروازه‌های شهر موجب عبرت‌افزایی دیگران شوند. گاه این مجازات‌ها به شکل نوعی سرگرمی و حرکات نمایشی درمی‌آمد تا تصور شود که دولت یا مأموران او مراقب اوضاع داخلی‌اند؛ در حالی که واقعیت بیرونی خلاف آن را نشان می‌داد، زیرا شورش‌های مکرر در ایالات و نواحی، تهاجمات گسترده افراد ایلی و عشیره‌ای به شهرها، راه‌زنی در جاده‌ها و خطوط مواصلاتی، دزدی از خانه‌ها و اموال مردم، بدمستی‌ها، عربده‌کشی‌ها و درگیری‌های خیابانی و محله‌ای، قتل‌ها و ماجراجویی‌های خشن در شهرها، گران‌فروشی و کم‌فروشی و تخلفات گسترده بازاریان و کسبه، نارضایتی مردمی و بی‌نظمی‌های دیگر، که در این دوره رخ می‌داد، حاکی از ضعف و ناتوانی نظام سیاسی در نهادینه کردن نوعی امنیت و ثبات اجتماعی در کشور بود. سیاست خشونت‌آمیز تأمین امنیت در جامعه قاجاریه کارساز نبود، زیرا ستم حکام ایالات مردم را در تنگنا قرار داده بود و مردم در فقر و تنگ‌دستی به سر می‌بردند و پناه‌گاهی برای دادخواهی جز توسل جستن به خانه‌های عالمان دینی و بست‌نشینی در برخی مکان‌ها نداشتند. با این حال، در کنار نوعی محاکم شرعی در این دوره، که روحانیون آن را اداره می‌کردند، چیزی به نام عرف وجود داشت که بیش‌تر مجازات‌ها از آن ناحیه صادر می‌شد و شاه، حکام، و محکمه عالی یا دیوان‌خانه آن را اعمال می‌کرد. این مجازات‌ها از نوع خشن و غیرمتعارف بود و بی‌رویه درباره افراد اعمال می‌شد.

هدف اصلی این مطالعه بررسی چگونگی برخورد با جرایم امنیتی، انواع آن، و شیوه مجازات‌های عرفی در عصر قاجاریه از آغاز تا وقوع انقلاب مشروطیت است که می‌تواند گوشه‌ای از حیات اجتماعی این دوره را تبیین کند. پرسش اصلی پژوهش آن است که مجازات‌های مجرمانه در عصر قاجاریه (در قرن سیزده هجری قمری) بر چه مبنایی بوده است؟ در پاسخ این مفروض را می‌توان به بحث گذاشت که مقوله عرف - که متأثر از نیازهای فوری، مصلحت‌های دولت، و اختیار شاه بود - مبنای عمده مجازات‌ها بود و رویه، معیار، و ضوابط خاصی نیز بر مجازات‌ها حاکم نبود.

این مطالعه به روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به گزارش‌های مورخان داخلی و جهان‌گردان خارجی از ایران عصر قاجار فراهم آمده است. با وجود این گزارش‌های پراکنده و بعضاً مشابه، در حد جست‌وجوی نگارنده، پژوهش خاصی درباره این موضوع انجام نشده است. مقالاتی که درباره مناصب امنیتی انتشار یافته، به طور ضمنی، به برخی مجازات‌ها، که به دست این صاحب‌منصبان اعمال شده، اشاره‌ای جزئی کرده‌اند، نظیر پژوهش‌های لمبتون (۱۳۶۳)، فلور (۱۳۶۶)، و یوسفی‌فر و شکرزاده (۱۳۹۳) درباره «منصب پلیس و داروغه در دوره قاجاریه». هم‌چنین، پژوهش‌هایی درباره «نظام قضایی و حقوقی عصر قاجاریه» به انجام رسیده، نظیر امین (۱۳۸۲)، مهدوی دامغانی (۱۳۸۳)، و فلور و بنانی (۱۳۸۸) که تکیه آن‌ها بیش‌تر بر ویژگی‌های نظام قضایی ایران و از جمله دوره قاجاریه است. محیط طباطبایی (۱۳۵۰) و راوندی (۱۳۶۸) نیز درباره «تاریخ دادگستری در ایران» به همان شیوه به وضعیت دادگستری در عصر قاجاریه پرداخته‌اند. اما، تفاوت مطالعه حاضر با آن پژوهش‌ها تأکید آن بر مجازات‌های عرفی است که نه مبنای شرعی داشت نه مقامات رسمی قضایی در محاکم عرفی آن را صادر می‌کردند، بلکه اختیارات و تصمیمات صاحبان قدرت و حکومت‌گران مرکزی یا ایالات این نوع مجازات‌ها را، خارج از رویه معمول قضایی و فارغ از رعایت عدالت و ضابطه، رقم می‌زد. بدین ترتیب، این پژوهش، متمایز از موارد ذکر شده، می‌تواند خلأ موجود در این زمینه را برطرف کند.

## ۲. نظام دادرسی دعاوی

در عصر قاجاریه در زمینه دادرسی دعاوی حقوقی و کیفری دو نوع قانون جاری بود: ۱. قانون شرعی که بر مبانی و قوانین اسلامی مبتنی بود و روحانیون در محکمه شرع اجرا می‌کردند؛ ۲. قانون عادی یا عرفی که بر عرف و عادت استوار بود و داوران عادی در دادگاه‌های کشور اجرا می‌کردند (کرزن، ۱۳۷۳: ۱/۵۸۷؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۶). مجری

اصول قانونی، که در محاکم شرعی اجرا می‌شد، چند روحانی و مجتهد بود که گاهی با کمک قاضی و به ریاست شیخ‌الاسلام، که شاه او را نصب می‌کرد، محکمه را برگزار می‌کردند. در نقاط کم‌جمعیت و دهات، به جای محکمه شرع، یک یا چند ملای محلی از روی احکام قرآن به دادرسی می‌پرداختند. درباره محاکم بالاتر رأی قاضی با استناد به نصوص قرآنی و حدیثی کتباً صادر و موارد بسیار مهم به محضر مجتهد بزرگ ارجاع می‌شد (کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ ۵۸۸). قانون عادی یا عرف، که بر سنت‌های شفاهی و رسم و سابقه استوار بود، در نقاط مختلف کشور گوناگون بود و چون نص یا قانون مدونی وجود نداشت، به سلیقه و تصمیم کسانی بستگی داشت که قضاوت یا اجرا را در اختیار داشتند و ناچار دست‌خوش تغییر و تفاوت می‌شد. در دهات اختلافات را نزد کدخدا می‌بردند و در شهر پیش داروغه یا نظمیه؛ و او به همه خلاف‌های جزئی رسیدگی می‌کرد. همه جرایم معمول به حاکم ارجاع می‌شد و جرایم سنگین‌تر را نزد حاکم ولایت یا والی می‌بردند. مرجع بالاتر شاه بود و همه این مأموران از جانب او نیابت و اختیاری برای صدور رأی و اجرا داشتند (همان: ۵۹۱).

از جنبه نظری، روحانیون می‌بایست به امور جزایی و دادگاه‌های عادی و مسائل حقوقی رسیدگی می‌کردند. نیز، دادگاه مدنی حق رسیدگی به امور متعارف را داشت و محکمه شرع به موارد جزئی رسیدگی می‌کرد. اما، در عمل گاه در وظایف تداخل پیش می‌آمد و گاه به دلایلی، هم چون موضع و تمایلات پادشاه، در وضعیت محاکم شرع تغییراتی پدید می‌آمد. رسیدگی به مسائلی هم چون ارتداد و کفر، زنا، طلاق، و شراب‌خواری در صلاحیت روحانیون بود. در امور مربوط به قراردادها و اسناد مالکیت غیرمنقول و وصیت‌نامه‌های مورد اختلاف و ادای قروض و ورشکستگی اختلافات آنها از طریق حکمیت رفع می‌شد (همان: ۵۸۹، ۵۹۲). اغلب جرایم سیاسی از مقوله عرف به شمار می‌رفت؛ جرایمی نظیر مقاومت در برابر قدرت شاه یا حکام، نشر اکاذیب علیه حکومت، اختلاس اموال عمومی، تخطی از مقررات پلیس هم چون ایجاد رسوایی در شارع عام، مستی، قمار و هم‌چنین دزدی، آدم‌کشی، و راه‌زنی (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۷).

در اوایل دوران قاجاریه، اجرای وظایف پلیس و رسیدگی به منازعات مردم به عهده داروغه‌ها بود. رسیدگی به جرایم دزدی، راه‌زنی، حل اختلافات مالی، طلاق، و متارکه بر عهده قاضیان بود. رسیدگی به مرافعات مربوط به مالکیت اموال و به طور کلی مسائل مالی مهم و اختلاس‌ها و خیانت‌ها و جرایم بزرگ در صلاحیت شاه بود و رأی صادره فی‌المجلس به مرحله اجرا گذاشته می‌شد (دروویل، ۱۳۸۹: ۱۸۹).

در واقع، در ایران عصر قاجار، کیفر به منزلهٔ دفاع برای نگه‌داشت و تحکیم جامعه در برابر کسانی نبود که موجودیت آن را تهدید می‌کردند، بلکه عملی انتقامی بود و شدت و ملایمت انواع کیفرها بر این ضابطه اعمال می‌شد. عدهٔ زیادی غلام و فرآش و میرغضب در اختیار شاه و حکام قرار داشتند و در همهٔ مسافرت‌ها و لشکرکشی‌ها آنان را همراهی می‌کردند. مجازات اغلب بلافاصله با اشاره‌ای و گاه در حضور شاه انجام می‌گرفت. اجرای مجازات به چوب بستن و بُریدن گوش و دماغ به عهدهٔ فرآشان و اجرای احکام اعدام و وظیفهٔ غلامان بود (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۷؛ دروویل، ۱۳۸۹: ۱۹۰).

این نظام حقوقی از نواقصی برخوردار بود و زمینهٔ مناسبی برای فساد فراهم می‌کرد، از جمله رشوه دادن و پیشکش کردن در قضاوت عمومی تأثیر می‌گذاشت. شهره شده بود که داروغه‌ها «بدمنصب و پول‌دوست‌اند» و بعضی بر این عقیده بودند که هیچ حکم و فرمانی در ایران نیست که نتوان از راه زر و مال خشتی کرد (کرزن، ۱۳۷۳: ۱ / ۵۹۱). با این‌که مجموعه‌ای از قوانین وجود داشت، هیچ‌یک از آن‌ها به‌درستی اجرا نمی‌شد چون عوامل بازدارندهٔ قدرت قانون، مانند حب و بغض‌ها، تحریکات مختلف، فساد و اعمال نفوذ، همواره در کار بود و به مصلحت‌ها بیش از مواد قانون توجه می‌شد. از قوانین شرعی نیز کاملاً استفاده نمی‌شد یا در اجرا، که به عهدهٔ مأموران حکومتی بود، به دلیل روش‌های گوناگون تفسیر و توجیه و اجرا، مشکلات مختلفی برای طرفین دعوی به وجود می‌آمد که به فساد و آشفتگی منجر می‌شد (شیل، ۱۳۶۸: ۱۱۶-۱۱۷). میرزا تقی‌خان امیرکبیر در دوران صدارت خود اصلاحاتی در نظام دادگستری ایران در خصوص اصلاح محضر شرع، بنای دیوان‌خانهٔ عدالت، رسیدگی به دادخواهی مردم علیه دولت، آیین جدید دادخواهی اقلیت مذهبی، و برانداختن رسم شکنجهٔ متهم و مجرم انجام داد (آدمیت، ۱۳۶۲: ۳۰۸)، اما با عزل وی روال پیشین ادامه یافت.

مشکلات به‌وجودآمده به سبب محاکم عرفی و مجازات‌های صادره از سوی مأموران اجرایی، اهتمام برخی صدراعظم‌های اصلاح‌گر برای سامان‌دادن به نظام عدلیه، و نیز آشنایی با قوانین حقوقی مغرب‌زمین در اثر ارتباط با اروپا، ناصرالدین‌شاه را - که خود از معایب و نواقص نظام قضایی ایران آگاه بود - ناگزیر ساخت برای اصلاح آن اقداماتی انجام دهد؛ اقداماتی که نتیجه‌ای در بر نداشت. اقدامات وی برای ایجاد دادگاه‌هایی به منظور رسیدگی به مرافعات مدنی مردم بی‌اثر ماند. ناصرالدین‌شاه، پس از بازگشت از سفر نخست فرنگ، به تشکیل شورای اداری، به منظور تأمین هم‌کاری مقامات محلی در کار حکومت و جلوگیری از ستم یا فساد آن‌ها و تعدیل نفوذ محاکم شرعی و روحانیون، امر کرد، اما با مخالفت علما

از این کار منصرف شد (شیل، ۱۳۶۸: ۱۱۷؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ ۵۹۷). هم‌چنین، دستور داد «صندوق عریضه» در سطح شهر دایر کنند و مردم شکایات خود را در این صندوق‌ها بیندازند تا شاه از آن‌ها آگاه شود. اما، با کارشکنی حکام ایالات، افراد نتوانستند آزادانه عریضه‌ای در صندوق‌ها بیندازند. از این‌رو، این صندوق‌ها همواره خالی بود و شاه نیز خشنود بود که اتباعش شکایتی ندارند (کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ ۶۰۳-۶۰۴).

ناصرالدین‌شاه، پس از بازگشت از سفر دوم، نیز برای لغو بست‌نشینی و ایجاد دادگاه‌هایی برای رسیدگی به دعاوی افراد فرمانی صادر کرد که عملی نشد، زیرا اجرای آن به دست مأمورانی افتاد که خود از وضعیت پیشین بهره‌مند می‌شدند و به این اصلاحات تمایلی نداشتند (همان: ۵۹۷). مورد دیگر، صدور اعلان یا دست‌خط مورخ رمضان ۱۳۰۳ ق راجع به آزادی جان و مال افراد بود: شاه دستور داد متن آن در سراسر کشور بر دیوار نصب شود و دست‌خط را در مساجد و اماکن عام بخوانند و مأموران را موظف کرد که در اجرای این حکم اهتمام ورزند (همان: ۵۹۸). این بیانیه نیز نتوانست شیوه رفتار کارگزاران حکومت با مردم را اصلاح کند و هم‌چنان عرف و عادت مبنای این برخوردها بود. ناصرالدین‌شاه بعداً به دارالشورای کبری دستور داد تا قانونی برای اهتمام در امور عدلیه تصویب کنند که نتیجه چندانی از آن نیز عاید نشد.

در ۱۳۰۰ ق، در وزارت عدلیه تشکیلاتی به وجود آمد. اعتمادالسلطنه اسامی مجلس‌ها و کسانی را که در هریک از این حوزه‌ها حضور داشتند در آثار خود آورده است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۳/ ۲۱۰۱-۲۱۰۲؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱/ ۴۱۱-۴۱۲). در مجموع، تلاش ناصرالدین‌شاه برای تأسیس دادگاه‌های قضایی و تدوین مجموعه قوانین به جایی نرسید و دارالشورای کبری دولتی و وزارت عدلیه نیز در ایجاد امنیت عمومی و جلوگیری از تعدیات و اجحافات بر مردم به موفقیتی دست نیافتند، زیرا ساختار ناسالم و فسادپذیر حکومت قاجاری و شیوه اداره ایالات - که در دست افراد متنفذ و پول‌دوست بود - و طبیعت استبدادگرایی خود پادشاه مانع اجرای برنامه‌های اصلاحی می‌شد.

### ۳. انواع مجازات‌ها

مجازات‌های عرفی، که به امر حکام و والیان و به دست دژخیمان و فرآشان اجرا می‌شد، بسیار خشن، بی‌رحمانه، و دور از مروت و انسانیت بود. این مجازات‌ها بیش‌تر بنا به سلیقه و خواست و تصمیم پادشاه، حکام، و بزرگان کشوری انجام می‌شد و به

انواع و اقسام گوناگونی صورت می‌گرفت، مانند به تبعید فرستادن، خانه‌نشین کردن، در شهر گرداندن و تحقیر کردن، قطع عضو، چوب و فلک کردن، اعدام کردن، سوزاندن، و از بلندی پرتاب کردن.

دروویل مجازات‌های مجرمان را سه نوع ذکر کرده است: ۱. چوب زدن بر کف پا؛ ۲. بریدن گوش و دماغ؛ ۳. اعدام (دروویل، ۱۳۸۹: ۱۸۹). در جای دیگر می‌گوید مجازات تأدیبی متداول چوب و فلک، زندان، و کُند و زنجیر بود (همان: ۱۹۰). سیرنا نیز شکنجه‌ها و تنیہات مجرمان را سه قسم برشمرده است: ۱. چوب زدن بر کف پا به سبب جرایم مختصر، از قبیل مستی و ضرب و شتم و مرافعه؛ ۲. زندانی کردن در انبار شاه به سبب سوء قصد به شاه و قیام علیه دولت یا جرایم بزرگ دیگر؛ ۳. بریدن سر یا دست به سبب دزدی با سلاح و حمله شبانه به مکان‌ها یا افراد و شکستن در خانه‌ها یا مغازه‌ها یا جنایات دیگر (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۳). در گزارشی دیگر، اعدام، بریدن انگشتان، بریدن دماغ، بریدن موها، و چوب زدن و فلک کردن از جمله مجازات‌هایی ذکر شده که کارگزاران حکومتی، بنا بر درخواست محاکم عرف و شرع، اجرا می‌کردند (دوروشوار، ۱۳۷۸: ۶۷). ملکم نیز از احکام مختلف عرفی برای خطاکاران سخن گفته است، از قبیل قتل، جریمه کردن، تازیانه زدن، چوب زدن، شکنجه کردن برای گرفتن اعتراف و بروز دادن محل اختفای اموال سرقتی، کندن چشم مدعیان تاج و تخت، طناب انداختن و خفه کردن، خنجر زدن و کشتن، به قناره زدن محکوم در بازار و قطعه‌قطعه کردن اعضای بدن او، بر دار زدن، شکنجه مداوم مجرم تا مرگ، شقه کردن مجرم از طریق بستن پاها به دو شاخه درخت و رها کردن آن، و فرو بردن در گودال (باغچه ساختن از محکومان) (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۳۱-۶۳۲).

### ۱.۳ اعدام

زدان، آدم‌کشان، مرتکبان هتک ناموس، خائنان بزرگ، یاغیان، و بالاخره مرتکبان عمل شنیع اعدام می‌شدند. مردان زناکار هم به مرگ محکوم می‌شدند. زنان بدکاره را درون کیسه‌ای قرار می‌دادند و به خندق می‌افکندند (دروویل، ۱۳۸۹: ۱۹۴) یا از بالای برج بلندی به زیر می‌انداختند؛ چنان‌که در تبریز زنی که شوهرش را مسموم کرده بود میرغضب همین مجازات را درباره او اعمال کرد (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۳۲). اعدام به چند شکل بود: آویختن یا بریدن سر یا بر خاک کشیدن محکوم در معابر. پس از مجازات، جسد اعدامی به چندین

قسمت تقسیم می‌شد: قسمی بر چوبه دار و قسمی دیگر بر دروازه‌های شهر در معرض نمایش قرار می‌گرفت (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۷). بنا به گزارشی، هنگام اجرای حکم اعدام، نخست خنجری در سینه محکوم فرو می‌کردند. سپس، سرش را از تن جدا می‌ساختند و برای تحقیر کردن آن را با لگد به در کاخ پرتاب می‌کردند. نیز برای عبرت دیگران آن را در میان گل و لای می‌انداختند (دروویل، ۱۳۸۹: ۱۹۰). کسانی که مرتکب دزدی می‌شدند و نیز بازاریانی که نان و گوشت و نمک را گران‌تر از نرخ تعیین شده می‌فروختند یا وزنه‌ها و ترازوی نادرست در کسب به کار می‌بردند به مرگ محکوم می‌شدند و در برابر دارالحکومه سر از تشان جدا می‌شد تا عبرت بینندگان شوند (همان: ۸۵).

در این دوره، کیفر راه‌زنی اعدام بود. مجرمان را یا سر می‌بریدند یا دم توپ می‌گذاشتند و اعضای قطعه‌قطعه‌شده آنان را برای عبرت بر دروازه شهر می‌آویختند. تقریباً هر حاکمی، به محض احراز مقام حکومت، چند تن از اشخاصی را که به جرم راه‌زنی مظنون بودند دست‌گیر می‌کرد و به دار می‌آویخت (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۱۶). مجرمانی که به نسقچی‌باشی شاه سپرده می‌شدند کشته می‌شدند، زیرا شاه هرگز بر دزدان نمی‌بخشید. دزدان را بی‌درنگ از طریق بستن به دو شاخه درخت و رها کردن آنان و دونیمه شدن آنان اعدام می‌کردند (موریه، ۱۳۸۶: ۲۴۰؛ بن‌تان، ۱۳۵۴: ۸۴؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/۵۹۳). از نظر گزارش‌گران، این نوع مجازات‌های خشن در برقراری امنیت راه‌ها تأثیرگذار بود.

معمولاً برخی اعدام‌ها را در ملأ عام و در حضور عده زیادی تماشاچی انجام می‌دادند. این مراسم در تهران روی تخت و سکویی - که در وسط میدانی در نزدیکی دروازه نو (محمدیه) بود - برگزار می‌شد. غالباً، میرغضب‌ها محکومان را سر می‌بریدند و بدن محکومان را بالای دار ساعت‌ها برای تماشای مردم آویزان می‌کردند (بروگش، ۱۳۸۹: ۲۷۲). گاه اعدام مجرمان تدریجی و با شکنجه همراه بود. گرسنگی دادن، مثله کردن، گچ و ملاط گرفتن، و در گودال افکندن برخی از این شیوه‌ها بود. در دوره محمدشاه، رهبر شورشیان اصفهان را در ۱۲۵۴ ق به طرز وحشتناکی مجازات کردند. قطعه‌های نازک چوب را زیر ناخن‌هایش فرو کردند. سپس، همه دندان‌هایش را کشیدند و روی سرش کوبیدند. آن‌گاه او را مثل قاطری نعل کردند و کیسه آردی (یا توبره‌ای پُر از یونجه خشک) به گردنش آویختند. او در آن وضعیت آن‌قدر گرسنه ماند تا مُرد (دوسرسی، ۱۳۹۰: ۱۹۱؛ لایارد، ۱۳۷۶: ۶۳).

در همین دوره، منوچهرخان معتمدالدوله، حاکم اصفهان، مجازات و شکنجه‌های سختی در برخورد با مخالفان دولت قاجاری به کار می‌بست؛ معتمدالدوله به سبب این اعمال



هراس‌انگیز فرد شناخته‌شده‌ای بود، اعمالی هم‌چون ۱. چوب زدن و فلک کردن مجرمان با ترکه‌های خیس انار؛ ۲. کاشتن مجرمان مانند درخت در زمین؛ بدین صورت که پای مجرمان بیرون از زمین بود؛ ۳. کشیدن همه دندان‌های مجرمان؛ ۴. ملاط گرفتن بدن مجرمان (لایارد، ۱۳۷۶: ۶۲). معتمدالدوله، پس از شکست ولی‌خان ممسنی، در فارس، از اجساد زنده سی صد نفر از عشایر ممسنی، که علیه شاه طغیان کرده بودند، برجی احداث کرد و روی این افراد ملاط کشید (همان: ۶۳؛ شیرازی، ۱۳۹۱: ۲۸۰-۲۸۱).

گاه پیش از اعدام فرد مجرم، نخست چشمان او را کور می‌کردند. سپس، دست‌ها و دماغ و گوش‌هایش را می‌بریدند. آن‌گاه او را خفه می‌کردند و سرش را می‌بریدند و بر دار می‌زدند. چنان‌که یک دزد را بدین طریق مجازات کردند و بدنش را به مدت سه روز در بازار اردو بر دار نگاه داشتند (بن‌تان، ۱۳۵۴: ۱۰۴). گاه فرد محکوم به مرگ را زنده، در حالی که فقط سرش از خاک بیرون بود، در گودالی فرو می‌کردند. در این حالت، پس از چند روز با تحمل عذابی دردآور جان می‌سپرد (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۵).

صادق‌خان شقاقی، که در زمان فتحعلی‌شاه در سودای سلطنت به تکاپو و خودسری پرداخت، پس از تسلیم شدن، در تهران، او را در خانه‌ای تنگ محبوس و در آن را مسدود کردند. در نتیجه، وی، از شدت ناچاری و گرسنگی، گوشت ماهیچه دست و پای خود را خورده بود (ساروی، ۱۳۷۱: ۱۹۲-۱۹۳، ۲۰۱، ۳۰۳-۳۰۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۱۳/۳، ۱۴۱۵، ۱۴۴۵-۱۴۴۱، ۱۴۵۰؛ دنبلی، ۱۳۸۳: ۳۳-۳۵، ۶۰؛ شیرازی (خاوری)، ۱۳۸۰: ۱/ ۵۵-۶۰، ۱۳۴؛ بوئه، ۱۳۴۸: ۱۳۴). به روایتی، برای رفع گرسنگی، خاک زمین را با دست خود کنده و خورده بود (مارکام، ۱۳۶۴: ۳۳). قاتلان آقامحمدخان قاجار هریک به طرزی مجازات شدند. خداداد فرآش با شمشیر پاره‌پاره شد. صادق گرجی پیش خدمت را در تهران با شکنجه‌های زیاد کشتند. عباس‌علی فرآش را در تهران سوزاندند (ساروی، ۱۳۷۱: ۳۰۶؛ اصفهانی، ۱۳۹۱: ۸۷).

در دوره فتحعلی‌شاه، پس از دست‌گیری شورشیان هم‌راه حسین‌قلی‌خان، از سر آن‌ها، برای عبرت دیگران، کله‌مناره درست کردند. حاجی جعفر خراسکانی، حاکم دوروزه قلعه اصفهانک، نیز به دستور شاه «به زجری عنیف که در عرف خاصه و عامه قیلوغه‌اش نامند» کشته شد (شیرازی (خاوری)، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۵۹). نجف‌خان زند را، که در شورش محمدخان زند فرزند زکی‌خان (به سال ۱۲۱۲ ق) شرکت داشت، به دستور فتحعلی‌شاه، پس از دست‌گیری، به «دم خمپاره اژدردهان» بستند و نابود کردند و یاران او را نیز از دم تیغ گذرانیدند (دنبلی، ۱۳۸۳: ۳۹؛ شیرازی (خاوری)، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۹). هم‌چنین، علی‌همت‌خان

کلیایی و پسرش، حسین خان، را پس از دست‌گیری (به سال ۱۲۱۳ ق) «به تهران آورده، هر دو را کور و طعمهٔ خمپارهٔ خائن‌سوز» کردند (محمودمیرزا قاجار، ۱۳۸۹: ۱۲۴).

به سال ۱۲۱۴ ق، فتحعلی‌شاه، که از جعفرخان بیات به سبب جلوگیری از ورود نیروهای شاه به قلعهٔ نیشابور خشمگین شده بود، دستور داد بدن پسر او را به ضرب تیغ درهم شکستند، اعضای او را پاره‌پاره کردند، سر و دست و پای او را بریدند، و نزد پدر فرستادند (دنبلی، ۱۳۸۳: ۵۰-۵۱؛ شیرازی (خاوری)، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۰۶-۱۰۸؛ محمودمیرزا قاجار، ۱۳۸۹: ۱۲۶-۱۲۹). در ۱۲۱۸ ق، نادر میرزا، پسر شاهرخ افشار، سرانجام دست‌گیر و با برادران و فرزندان در غل و زنجیر به دربار فتحعلی‌شاه فرستاده شد. به فرمان شاه، نخست دست و زبان نادر میرزا را قطع کردند. سپس، دیده‌اش را کور کردند و با برادرانش به قتل رساندند. پسران او را نیز کور و «زاویه‌نشین کنج ذلت و خواری ساختند» (دنبلی، ۱۳۸۳: ۸۵؛ شیرازی (خاوری)، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۸۰). به دستور همین پادشاه، پس از دست‌گیری حاجی ابراهیم‌خان شیرازی، زبانش را بریدند، اموالش را مصادره کردند، پسران و برادران و بستگان او را، در هر جا که بودند، از میان برداشتند. بعضی را کور و بعضی را به قتل رساندند و چنان پراکنده شدند که نشانی از آنها نماند. حاجی با زن و فرزندان کور، به حکم شاه، در قزوین محبوس بود تا به گور رفت (دنبلی، ۱۳۸۳: ۶۷-۶۸). سرنوشت مشابهی در دورهٔ محمدشاه نیز نصیب میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام شد. به تصمیم پادشاه، او را پس از عزل در حوض‌خانهٔ نگارستان محبوس و شش روز بعد او را خفه کردند. اموال و اسباب و کتاب‌خانهٔ او را مصادره کردند و فرزندان و بستگان او را - که در آذربایجان بودند - به اراضی فراهان تبعید کردند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۳۸-۱۳۹؛ سپهر، ۱۳۴۴: ۲/ ۲۳۹-۲۴۰).

در عهد ناصری، بنا به گزارشی، با افزایش قیمت نان و اقلام دیگر خواروبار و کمبود گندم، که به افزایش دزدی و جنایت در تهران منجر شد و امنیت عمومی به خطر افتاد، به دستور شاه، با مجرمان به شدت برخورد کردند. در نتیجه، مأموران داروغه‌های تهران در حدود بیست نفر از اشرار و لوطی‌های محلات را به اتهام این جنایات دست‌گیر کردند و گوش، بینی، و زبان آن‌ها را بریدند و دو نفر را هم، که اتهامشان سنگین‌تر بود، در میدان دروازهٔ نو سر بریدند. دو نفر دیگر را هم، که در موقع سرقت از خانه‌ها چند نفر را کشته بودند، در همان میدان با طناب خفه کردند (بروگش، ۱۳۸۹: ۵۸۷). یک جوان تهرانی را نیز به جرم تجاوز به زنی، به فرمان شاه، سر بریدند (همان: ۵۸۷-۵۹۰). بروگش نحوهٔ سر بریدن مجرمان به دست میرغضب‌ها را شرح داده است (همان: ۵۹۰).

در همین دوره، پس از سوء قصد به جان ناصرالدین شاه (۱۲۶۸ ق)، که از آن جان سالم نیز به در برد، سی تن از توطئه‌کنندگان را با شکنجه‌های سخت کشتند. بدن سلیمان خان، سردسته آن‌ها، را پیش از مرگ شمع‌آجین کردند و در همان حال سوختن بدنش را با تبرزین از وسط نصف کردند. دو تن از هم‌راهان او را قطعه‌قطعه کردند. صدراعظم، برای این‌که همه بزرگان در کشتار بابی‌ها دخالت داشته باشند، افراد دست‌گیرشده را میان صاحب‌منصبان تقسیم کرد و هریک شکار خود را با شلیک گلوله، ضربت شمشیر و قمه و کارد و خنجر، مثله‌کردن، و ... از پای درآوردند (شیل، ۱۳۶۸: ۲۵۵-۲۵۹). در پی همین حادثه، قره‌العین را نیز در زندان تهران با طناب خفه کردند. این زن پیرو مرام بابی بود (همان: ۲۶۴). میرزا تقی خان امیرکبیر را، به دستور ناصرالدین شاه و تباری مخالفان وی، پس از عزل و تبعید، به کاشان بردند و در حمام فین با زدن رگ هر دو دستش به قتل رساندند (همان: ۲۲۵؛ حقایق‌نگار خورموجی، ۱۳۶۳: ۱۰۵).

برخی از شاهزادگان قاجاری حاکم ولایات نیز هرگونه که می‌خواستند افراد را مجازات می‌کردند. ظل‌السلطان دستور داد جلاد شکم تاجری را، که بابت طلبش از شاهزاده جرئت کرده و به ناصرالدین شاه شکایت کرده بود، بدرد و دل او را برای مشاهده در سینی مخصوص قرار دهد (باستانی پاریزی، ۱۳۵۵: ۵۶-۵۷).

### ۲.۳ قطع عضو

قطع عضو شامل بُریدن دست، انگشت، گوش، و بینی، نابینا کردن یا میل کشیدن به چشم بود. مجازات کسانی که مرتکب جنحه و خطاهای کوچک، مانند سرقت‌های مکرر و جعل مُهر، می‌شدند بریدن انگشتان دستشان بود. بسیاری از این افراد بعدها در خیابان به گدایی می‌پرداختند. کسانی را که اتهامی به دیگری وارد کرده بودند یا به اشاعه اکاذیب می‌پرداختند با بریدن گوش مجازات می‌کردند (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۷). انگشتان یا هر دو دست سارق محکوم قطع می‌شد (همان: ۳۲۳). کسانی که دستشان قطع می‌شد به ندرت جان سالم به در می‌بردند. با کم‌ترین قانون‌شکنی، بینی یا گوش افراد را می‌بریدند (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۵). شب‌ها که به دستور داروغه بازار شهر قُرق می‌شد و رفت‌وآمد در آن ممنوع می‌شد، دماغ یا گوش ره‌گذرانی که در مظان تهمت دزدی یا سوء قصد بودند بریده می‌شد (دروویل، ۱۳۸۹: ۸۵). مجازات مجرمان جرایم کم و بیش بزرگ غالباً بریدن دماغ، گوش، و دست یا درآوردن چشم یا اعدام بود. بریدن بینی و گوش بسیار متداول بود. حتی جرایم

بسیار ناچیز نیز چنین مجازات‌هایی در پی داشت. کافی بود شاه یا یکی از شاهزادگان بر کسی خشم گیرد تا بی‌محابا این مجازات‌ها درباره وی اجرا شود (همان: ۱۹۲-۱۹۳).

جرم‌های سیاسی شامل هرگونه اقدام در مخالفت با شاه یا تحریک دیگران به شورش علیه شاه بود. مجازات مجرمان سیاسی نابینایی (در آوردن چشم از حدقه) یا میل کشیدن به چشمان آن‌ها بود. کسانی که ثروت زیاد آن‌ها یا نفوذ عمیق آن‌ها میان مردم مایه وحشت شاه می‌شد نیز این چنین مجازات می‌شدند. خان‌های عالی مقام و برادران شخص شاه غالباً در معرض چنین مجازاتی بودند (همان: ۱۹۲-۱۹۴). چشمان شاهزادگانی را که برای پادشاه وقت خطرناک بودند به طرز وحشتناکی از کاسه درمی‌آوردند (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۶؛ بوئه، ۱۳۴۸: ۱۳۵). از باب نمونه، حسینقلی خان، برادر فتحعلی شاه، حاکم فارس، را به سبب طغیان و قشون‌کشی (دنبلی، ۱۳۸۳: ۴۲-۴۶؛ شیرازی (خاوری)، ۱۳۸۰: ۱/ ۸۴-۸۷، ۸۹-۹۳) و آزار و اذیت مردم قم، در ایام تبعید در این شهر، به تهران آوردند و در محلی از دهات شمیران حبس و چشمانش را کور کردند (دنبلی، ۱۳۸۳: ۷۳؛ شیرازی (خاوری)، ۱۳۸۰: ۱/ ۱۵۳-۱۵۹).

حسن خان فیلی، والی لرستان، چشمان محمدخان زند را، که علیه قاجارها شورش کرد و شکست خورد، از حدقه بیرون آورد. سپس، او را با غل و زنجیر روانه دربار شاه قاجار کرد. فتحعلی شاه نیز او را به تفنگچیان چارده‌کلاته دامغان، که در اردوی شاهی بودند، داد تا به قصاص کشتگان آن‌ها به دست جعفرخان، پدر محمدخان، به مجازات برسانند (جعفرخان در دوره کریم خان به بهانه سستی افراد چارده‌کلاته در کارسازی سیورسات، از کشته‌های ایشان کله‌مناره ساخته بود). اما، تفنگچیان، که خون محمدخان را لایق قصاص آن همه کشته ندیدند، فقط به کندن گوش او اکتفا کردند و رهایش ساختند (شیرازی (خاوری)، ۱۳۸۰: ۱/ ۸۷-۸۸). نیز خان‌باباخان نانکلی و عبدالله خان خمسه‌ای، حاکم زنجان، را کور کردند و همین سرنوشت نصیب علی‌همت خان کلیایی و پسرش شد (محمودمیرزا قاجار، ۱۳۸۹: ۱۲۴).

### ۳.۳ فلک کردن

چوب و فلک یا چوب زدن به کف پای مجرم توسط میرغضب‌ها از دیگر مجازات‌های این دوره بود. این مجازات برای هرگونه جرایم عمومی (دزدی و راه‌زنی، قتل، ضرب و جرح و ...)، سیاسی، نظامی (فرار از جنگ، سستی در برابر سپاه دشمن، هرگونه خطا یا تخلف نظامی)، مالی، و اداری اعمال می‌شد.

با آن که مجازات‌هایی از قبیل سر بریدن یا قطع دست اجرا می‌شد، ولی اغلب اوقات، چوب [و] فلک کردن یا اخذ جریمه از تنبیهاتی بود که به وسیله شخص شاه برای تأدیب بزه‌کاران به کار می‌آمد (شیل، ۱۳۶۸: ۱۱۷؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ ۵۹۳).

چوب و فلک ظاهراً سبک‌ترین ولی در عین حال دردآورترین مجازات‌ها بود. سیاحان این دوره طریقه مجازات با شلاق و فلک کردن را در گزارش‌های خود به تفصیل شرح داده‌اند (دروویل، ۱۳۸۹: ۱۹۰؛ شیل، ۱۳۶۸: ۲۱۶-۲۱۷؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۸؛ کاساکوفسکی، ۱۳۵۵: ۲۲۸-۲۳۴).

این نوع مجازات در این دوره بسیار شایع بود و شامل طبقات مختلف جامعه می‌شد، اعم از مردم عادی، بزرگان و رجال عالی‌رتبه کشور، استانداران، و حتی صدراعظم‌هایی که شاه قاجار با آنان بی‌مهر بود. برخی اوقات، شاه این‌گونه تنبیه را ترجیح می‌داد و بارها در حضور خود حکام نالایق و سهل‌انگار را به چوب و فلک می‌بست. او به بهانه‌های مختلف بزرگان را بدین شیوه مجازات می‌کرد (شیل، ۱۳۶۸: ۲۱۶؛ دروویل، ۱۳۸۹: ۱۹۱؛ لایارد، ۱۳۷۶: ۶۱)؛ مجازات افرادی نظیر حسین خان آجودان‌باشی، مأمور مخصوص سفارت انگلستان و فرانسه، به اتهام اختلاس در اموال دولت (لایارد، ۱۳۷۶: ۶۱)؛ امام‌وردی‌بیگ، مهمان‌دار غلام‌دربار، به دلیل بدرفتاری با مردم و کدخدایان بختیاری (همان: ۶۴-۶۵)؛ آصف‌الدوله به سبب مسامحه در مبارزه با قشون روس (شیل، ۱۳۶۸: ۲۱۷)؛ محمدولی‌خان قاجار به سبب همراهی با حسینقلی‌خان، برادر شورشی فتحعلی‌شاه، که در اثر ضربات چوب ناخن‌هایش ریخت (شیرازی (خاوری)، ۱۳۸۰: ۱/ ۹۳)؛ یکی از منشیان صدراعظم ناصری به سبب آن‌که مستقیماً به شاه عریضه نوشته بود (سیرنا، ۱۳۶۳: حاشیه ۱۳۴)؛ اسماعیل‌خان امیرتومان آجودان‌باشی، رئیس ستاد توپ‌خانه، و برادرش، محمدابراهیم‌خان در سلطنت ناصرالدین‌شاه، که در کاخ مرمر هشت نفر جلاد شاهی با یک بغل چوب آن دو را به فلک بستند (کاساکوفسکی، ۱۳۵۵: ۲۳۰-۲۳۱). هم‌چنین، ره‌گذران ناشناسی را که در شب‌های قُرُق در بازار به دست داروغه دست‌گیر می‌شدند (دروویل، ۱۳۸۹: ۸۵) و مقصرانی که بابت سرقت یا ضرب و جرح و مانند آن امکان پرداخت جریمه خود را نداشتند (کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ ۵۹۱)؛ نیز بزرگانی را که به سبب نوشیدن شراب و مست‌شدن، پس از چند بار تذکر، که مفید نمی‌افتاد (بوئه، ۱۳۴۸: ۱۳۶)، به چوب و فلک می‌بستند. سربازان فراری را نیز به پانصد چوب محکوم می‌کردند (دروویل، ۱۳۸۹: ۱۹۱).

دژخیمان از راه فلک کردن ثروت بسیاری گرد می‌آوردند، زیرا با گرفتن پول و پیشکشی از مجرم ترکه‌ها را آرام‌تر به کف پای او می‌زدند یا ترکه‌ها را به عمد می‌شکستند

تا ترکیه‌ها زودتر تمام شوند (سیرنا، ۱۳۶۳: حاشیه ۱۳۴؛ کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ ۵۹۴). در سفرهای شاهی نیز، برای مجازات محکومان، فلک‌ها یا همان ابزار فلک کردن را روی قاطرها حمل می‌کردند (اورسل، ۱۳۵۲: ۱۰۹). گاه مجرمان در اثر این مجازات جان خود را از دست می‌دادند یا زمین‌گیر می‌شدند و نمی‌توانستند راه بروند یا این‌که ناخن و انگشتان خود را از دست می‌دادند (لایارد، ۱۳۷۶: ۶۱-۶۲؛ بوئه، ۱۳۴۸: ۱۳۵).

در گزارش فلانیدن از چند نوبت درگیری وی با افراد ایرانی سخن به میان آمده که پس از شکایت بردن نزد حکام آن نواحی مجازات‌هایی نظیر بریدن گوش و بینی و به شلاق بستن برای آن‌ها در نظر گرفته می‌شود (فلانیدن، ۲۵۳۶: ۹۵، ۲۴۳-۲۴۴). فرآشان حکومت یکی از شاطرهای هم‌راه جیمز موریه را، به جرم دزدیدن مبلغی پول، سر «قلیان» نقره و زیورهای دیگر، به چوب فلک بستند تا گفت که هم‌دست دیگری هم داشته است. هم‌دستش را هم به همان‌گونه مجازات کردند (موریه، ۱۳۸۶: ۲۳۹). بروگش گزارش یک مجرم به دزدی را که کف پای خورده بود آورده است (بروگش، ۱۳۸۹: ۱۶۲). از دیگر مجازات‌های جنحه‌ای شلاق زدن با طناب‌های گره‌دار بود که غالباً به شکستن چند دنده متهم ختم می‌شد (بوئه، ۱۳۴۸: ۱۳۵). چون مجازات فلک کردن اختصاص به دولت نداشت، بسیاری از اربابان نوکران خود را در برابر کوچک‌ترین خطایی به چوب می‌بستند. بسیاری از مردم بر اثر فلک شدن می‌مردند یا فلج می‌شدند (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۴). این اقدامات خشن برای عبرت گرفتن دیگران انجام می‌شد تا امنیت شهر را مختل نکنند. به‌ویژه حکام شهرها، برای حفظ موقعیت خود و دل‌جویی از مسافران خارجی - برای این‌که گزارش این نوع رفتارها به مرکز نرسد - اتباع داخلی خود را سخت مجازات می‌کردند.

### ۴.۳. مهار کردن و تبعید

اگرچه برای جرایم بزرگ مجازات‌های شدیدی در نظر گرفته شده بود، سارقانی را که جرمشان سبک‌تر بود از حوزه فعالیتشان دور می‌کردند. اما، پیش از تبعید، ریسمانی در پره بینی آن‌ها می‌کشیدند و فرآش عدلیه آنان را در شهر می‌گرداند؛ به این کار «مهار کردن» می‌گفتند. فرآش در قبال این کار از هر دکانی انعامی مختصر می‌گرفت. این دزد تبعیدشده در شهر دیگر به دزدی و خلاف‌کاری خود ادامه می‌داد و حتی اگر اندکی سواد داشت، در آن‌جا در نقش طیب یا در کسوت ملّا هم ممکن بود ظاهر شود (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۷، ۳۲۳). مهار

کردن حتی شامل کسبه‌ای که جنس تقلبی می‌فروختند می‌شد و به همان نحو آن‌ها را در شهر می‌گرداندند (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۵).

### ۵.۳ سایر مجازات‌ها

کندن موی زلف و سر و ریش، آب دهان انداختن به مجرم، تحقیر کردن، حصر خانگی، حبس دائمی در زندان، در تنور داغ انداختن، میخ کردن به دیوار، در شهر گرداندن و در معرض دید عابران قرار دادن، و طناب انداختن از دیگر مجازات‌های معمول بود. محمدولی خان قاجار را به جرم فرار و شرکت در شورش حسینقلی خان، برادر فتحعلی شاه، پس از دست‌گیری، دستانش را با طناب بستند و برخی از «اجامر اردو» با او رفتار شنیعی انجام دادند (محمودمیرزا قاجار، ۱۳۸۹: ۱۲۴). ناصرالدین شاه دستور داد به گناه سرودن هجویه‌ای موی سر چند تن از شاهزادگان را بتراشند و به ریش آن‌ها آب دهان بیندازند (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۸). در ایالات دوردست، که حکام استقلال بیش‌تری داشتند و مالک جان و مال زیردستان خود بودند و هرگونه قوانین و عدالت را زیر پا می‌گذاشتند، کندن یک‌یک موی ریش اشخاص تنبیهی رایج بود (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۶). هرگاه امیری یا وزیری کشته می‌شد، زنان و دختران او را مانند کنیزان به دیگران می‌بخشیدند و گاه به افراد پایین جامعه نظیر قاطرچیان می‌دادند، که برای خانواده‌های سرشناس عقوبتی بزرگ بود (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۳۲). صاحب‌منصبان از چشم‌افتاده اغلب سالیان دراز در خانه خود خانه‌نشین می‌شدند یا در شهری تحت نظر پلیس قرار می‌گرفتند؛ به این مجازات «خانه‌نشین شدن» (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۸) یا «حصر خانگی» می‌گفتند. خان‌ها و رؤسای عشایر را، به جرم راه‌زنی، در زندان انبار تهران نگاه می‌داشتند تا در آن‌جا از پای درآیند (همان: ۳۱۶).

در ۱۲۹۱ ق/ ۱۸۷۴ م، در اثر گرانی غله در تهران و افزایش قیمت نان توسط نانوایان، به دستور حاکم شهر، فرآشان رئیس صنف را زنده در تنور انداختند. با این اقدام، دیگر نانوایان از قیمت نان کاستند. نمونه‌ای دیگر در بازار تهران: فرآشان حکومت لاله گوش یک قصاب را، به سبب تقلبی اندک، به پیش‌خان دکانش میخ کردند و تا هنگام غروب، که او را آزاد کردند، به همین حالت ماند (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۵). در گزارشی، این کار را داروغه تهران انجام داده بود (فلاندن، ۲۵۳۶: ۴۲۲).

نمایش مجرمان در بازار و محلات شهر در حضور مردم برای تحقیر آنان از دیگر مجازات‌ها بود. در سر چهارسوق بازارها، داروغه‌ها محلی برای خود به نام «پایتخت

داروغه» درست کرده بودند و در کنار آن یک زندان زیرزمینی داشتند که پنجره‌هایی به طرف بازار داشت. کسانی را که گناهان کوچکی مرتکب می‌شدند زنجیری به گردنشان می‌آویختند و در پشت پنجره‌های زندان در معرض دید عابران قرار می‌دادند. اما، افرادی را که گناهان بزرگی انجام داده بودند به چوبی صلیب‌مانند می‌بستند و از سقف چهارسوق می‌آویختند. این مجرمان چند ساعت متوالی به همین حالت قرار داشتند و مردم با پای پیاده یا اسب و الاغ از زیر جسد آن‌ها می‌گذشتند (بروگش، ۱۳۸۹: ۲۷۲-۲۷۳).

طناب انداختن (خفه کردن با طناب) نیز از دیگر مجازات‌های مجرمان بود؛ بدین معنی که طنابی به گردن مجرمان می‌انداختند و محکم می‌بستند. سپس، چند فرآش و میرغضب سر طناب را می‌گرفتند و محکومان را روی زمین آن‌قدر به این طرف و آن طرف می‌کشیدند که پس از تحمل شکنجه زیاد خفه می‌شدند (همان: ۵۸۷). در همین دوره، محمدخان، حاکم تربت حیدریه، با نصب سنگ آسیابی در نزدیکی عمارت دیوانی، بر هر کس که غضب می‌کرد دستور می‌داد سرش را در سوراخ سنگ قرار دهند و با انداختن طناب به دور گردن مجرم آن‌قدر او را بکشند تا سر از تنش جدا شود. محمدخان به همین واسطه به «محمدخان کله‌کن» معروف شد. جالب این‌که محمدخان به دست والی خراسان به همین شیوه مجازات شد و از پا درآمد. پسر او را نیز در خانه با طناب انداختن خفه کردند (نائینی، ۱۳۸۲: ۳۲).

بدین ترتیب تا دوران ناصرالدین‌شاه مجرمان محکوم را مصلوب می‌کردند یا در دهانه توپ می‌انداختند و زنده به گور می‌کردند و مثل اسب بدن آن‌ها را نعل کوب می‌کردند یا با بستن به شاخه درخت‌ها شقه می‌کردند یا زنده می‌سوزانند. گاه راه‌زنان را زنده در میان دیوار وسط گل و ساروج می‌گذاشتند. اما، با مسافرت‌های ناصرالدین‌شاه به اروپا و فشار افکار عمومی جهان برخی از این مجازات‌ها دیگر اعمال نمی‌شد. با این‌همه، هم‌چنان بدترین مجرمان را خفه می‌کردند یا سر از تنش جدا می‌کردند و دزدان و راه‌زنان را با قطع دست یا انگشت یا گوش کیفر می‌دادند و شایع‌ترین طرز مجازات همان چوب و فلک بود (کرزن، ۱۳۷۳: ۱/۵۹۳). در واقع، پیش از اقدامات اصلاحی در امر مجازات مجرمان، والیان و مباشران حکومت‌ها خود را در قصاص قاتلان، قطع دست دزدان، مجازات اشرار با بریدن گوش و بینی و دیگر اعضا مختار می‌دیدند و ضرورتی نمی‌دیدند که هر ماه از دولت اجازه بگیرند. اما، ناصرالدین‌شاه در ۱۲۸۸ ق طی فرمانی همه حکام کشور، از والیان بزرگ تا مباشران جزء، را ملزم کرد تا هر مقصری را با شرح جرایمش به حضور او بفرستند و حکام کشور حکمی را که شاه جاری می‌کرد اجرا کنند (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۱/۱۷۴-۱۷۵). از



این‌رو، حکم مرگ یا حیات مجرمان، که پیش از آن در اختیار والیان خانواده شاهی نیز بود، بعدها فقط به پادشاه اختصاص یافت (کرزن، ۱۳۷۳: ۱ / ۵۹۱). برخی مجازات‌ها نیز که در آن جان‌کندن محکوم طولانی بود، مانند گچ گرفتن، کور کردن، و بریدن دماغ، در دوره ناصرالدین‌شاه لغو شد (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۸).

#### ۴. شکنجه

شکنجه دادن پدیده سلطنت استبدادی و هر نوع حکومت مطلقه‌ای است که در آن قانون از حقوق فردی و عزت آدمی حمایت واقعی نکرده باشد. البته، تحت تأثیر عنصر انسانی، یعنی خوی و رفتار زمام‌دار وقت، شکنجه کردن شدت و ضعف داشت (آدمیت، ۱۳۶۲: ۳۱۲). در عصر قاجاریه نیز پدیده شکنجه رایج بود و در اموری به کار می‌رفت، مثل اقرار گرفتن از متهمان و حتی برای سرکیسه کردن صاحب‌منصبانی که مورد بی‌مهری واقع شده بودند به قصد بروز دادن محل ذخایر و گنجینه‌هایشان (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۸-۲۲۹)، اعتراف گرفتن و بروز دادن محل اختفای اموال سرقتی (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۳۱)، معرفی کردن هم‌دست (موریه، ۱۳۸۶: ۲۳۹)، و به دست آوردن اطلاعات از فرد (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۴). شکنجه‌ها عبارت بود از: بستن دست‌ها به یک درخت به گونه‌ای که بدن در هوا معلق بماند، سوزاندن زیر بغل، قرار دادن بدن برهنه به روی قطعات یخ، بستن آلت تناسلی به منظور مانع شدن از خروج ادرار، و اِشکِک (دست) (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۸). اِشکِک نوعی شکنجه بود که در آن چوبی لای انگشتان متهمان می‌گذاشتند و فشار می‌دادند تا از درد بی‌تاب شود و به جرم خود اقرار کند. «اشکله» و «اشکنک» هم به آن گفته می‌شد (عمید، ۱۳۶۳: ۱۵۳). مجرم را پس از شکنجه و تنبیه، مدهوش و خونین به زندان یا خانه‌اش منتقل می‌کردند. گاهی او را در کوچه‌ای کنار دیواری رها می‌کردند و مردم از روی دل‌سوزی او را به خانه‌اش می‌رساندند (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۸).

سیرنا با تندی بیان می‌کند که در ایران عهد قاجار بردگی و شکنجه هم‌چون دوران تفتیش عقاید رواج داشت. وی می‌گوید هیچ نوع درندگی و مُتله‌کردنی نیست که به عنوان تنبیه در برابر جرمی هرچند ناچیز مرتکب نشوند (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۳-۱۳۶). در دوره محمدشاه قاجار، با پافشاری دولت روس و انگلیس، حاجی‌میرزا آقاسی، صدراعظم، فرمانی مبنی بر متروک کردن شیوه شکنجه صادر کرد که بر اثر ضعف دولت حکام به دستور او گوش ندادند. پس از او، میرزا تقی‌خان امیرکبیر و میرزا حسین‌خان سپهسالار

اقداماتی به کار بستند که تأثیر اقداماتشان محدود به همان زمان اقتدار خودشان بود (آدمیت، ۱۳۶۲: ۳۱۳). با این حال، در منشور دولت، که در ربیع‌الثانی ۱۲۶۶ ق به نام هریک از حکام صادر شد، شکنجه کردن متهمان و هم‌چنین جزای بی‌تناسب گناه‌کاران به شدت ممنوع شد و امر شد هیچ‌کس را به هیچ بهانه‌ای شکنجه نکنند و مقرر شد پس از آن‌که تقصیر متهمان ثابت و محقق شد به کیفری که درخور ماهیت جرم باشد به قانون شرع و عرف محکوم شوند (متن منشور در: همان: ۳۱۵).

## ۵. زندان

گزارش‌هایی از وجود زندان‌های مختلف در عصر قاجاریه حکایت دارند. خانم سیرنا در دوره ناصرالدین‌شاه به چند نوع زندان، که شرایط رقت‌انگیزی داشته‌اند، اشاره کرده است: زندان‌های شخصی، زندان حاکم تهران، و زندان دربار که انبار گفته می‌شد. بیش‌تر زندان‌ها خصوصی و در خانه‌های شخصی اعیان و مالکان بزرگ بود. بزرگان حکومتی — با این توجیه که اگر در خانه خود زندانی نداشته باشند و در برخی موارد شخصاً مجازات را اجرا نکنند، مادون طبقه خویش قرار می‌گیرند — به خود حق می‌دادند که در خانه خود و زیر نظارت نوکران خویش مجرمان را به چوب ببندند و زندانی کنند. این امر در سراسر کشور رایج بود (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۱). کرزن نیز در تهران از سه نوع زندان نام می‌برد: یکی در زیرزمین ارگ که بازداشت‌گاه محبوسانی بود که بر ضد دولت تبانی یا اقدام خیانت‌آمیز کرده بودند؛ دیگر، زندان شهر که مجرمان عادی طبقه پایین را در آن‌جا با کند و زنجیر بر دست و پا حبس می‌کردند؛ نیز، بازداشت‌گاه خصوصی که غالباً مختص بزرگان بود (کرزن، ۱۳۷۳: ۱/ ۵۹۵).

زندان حاکم تهران، که زندانیان آن از همه‌جا بیش‌تر بود، در زاویه‌ای از راسته بازار چهارآب واقع بود. هنگام روز زندانیان، در حالی که زنجیری بر گردن و دست‌ها و پاهایشان بسته شده بود، در سردابه‌ای دیده می‌شدند. شب‌هنگام زندانیان را به تیری چوبی می‌بستند؛ به طوری که نمی‌توانستند تکان بخورند. افراد زیادی بدون اقامه دعوی یا محاکمه برای هیچ توقیف می‌شدند و به همین شیوه در زندان به سر می‌بردند و در مدت توقیف به گونه‌های مختلف تنبیه می‌شدند. با این‌همه، زندگانی این زندانیان، در مقایسه با زندانیانی که در سیاه‌چال‌های دربار، که «انبار» نامیده می‌شد، به سر می‌بردند، به مراتب شیرین‌تر بود (سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۲). در زندان دربار، زندانیان را بر حسب جنایتی که مرتکب شده بودند در

گروه‌های پنج شش نفری به یک‌دیگر می‌بستند. بر گردن، سینه، و پاهای این زندانیان زنجیرهای سنگینی بود که به‌زحمت آن را تحمل می‌کردند. گاهی یک زندانی را به‌تنهایی به حلقه‌ای که به دیوار کوبیده شده بود می‌بستند (همان).

در دوران صدارت امیرکبیر، در تهران، برای بازداشت کردن زندانیان سیاسی، زندان زیرزمینی‌ای موسوم به «آب‌انبار» ساخته شده بود؛ معاندان و معارضان با حکومت را در آن‌جا به بند می‌کشیدند (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۸). خان‌ها و رؤسای عشایر را، که به جرم راه‌زنی محکوم می‌شدند، در این زندان نگاه می‌داشتند (همان: ۳۱۶). از زندان داروغه در سطح شهر و در کنار چهارسوق‌ها و تقاطع بازارها که در زیر زمین قرار داشت (بروگش، ۱۳۸۹: ۲۷۲) و از زندانی در قراول‌خانهٔ دربار (کاساکوفسکی، ۱۳۵۵: ۶۳) نیز یاد شده است. از محبس فرآش‌باشی به اسم «انبار» هم نام برده شده است؛ محکومان در آن‌جا حبس می‌شدند و برخی اعدامیان را بی سروصدا در چاه این محبس دفن می‌کردند (مستوفی، ۱۳۷۱: ۴۰۶/۱).

زندان این دوره اتاقی تاریک و مرطوب و کثیف بود و در آن جز گنده برای پا و زنجیر برای گردن و پشه و کیک و صاص برای اذیت دیگر هیچ پیدا نمی‌شد. در شبانه‌روز پنج سیر نان خشک به هر زندانی می‌دادند و آب هم خیلی کم می‌دادند (ناظم‌الاسلام، ۱۳۸۴: ۳۴۶). در زندان‌ها، غالب زندانیان در معرض شکنجه‌های مختلفی قرار می‌گرفتند. حکام و رؤسای پلیس بودجه‌ای برای غذا دادن به زندانیان نداشتند. کسانی که پول نداشتند یا از ایل و خانوادهٔ خود به دور افتاده بودند و در زندان شهادت خودکشی نیز نداشتند از گرسنگی به مرگ محکوم می‌شدند. گند و زنجیر نیز بر ساق پای مجرمان بسته می‌شد (دروویل، ۱۳۸۹: ۱۹۲). مخارج زندانیان از کیسهٔ خودشان یا از محل انفاق نیکوکاران بود (ناظم‌الاسلام، ۱۳۸۴: ۳۴۶؛ پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۸؛ سیرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۲).

بر اساس گزارش‌ها، از لحاظ بهداشتی، اوضاع زندان‌ها بسیار بد بود و برای بهبودی آن اقدامی صورت نمی‌گرفت. توقیف زندانی هیچ‌گاه مدت معینی نداشت. زندانیان سال‌ها در زندان می‌ماندند بدون این‌که بازجویی شوند. و سرانجام حصبه، وبا یا بیماری‌های واگیر آن‌ها را از پا درمی‌آورد. گاهی، به سبب شیوع بیماری یا فرارسیدن اعیاد و مناسبت‌های مذهبی، شماری از زندانیان آزاد می‌شدند؛ پرداخت رشوه به رئیس زندان در این نوع آزادی‌ها بی‌تأثیر نبود (پولاک، ۱۳۶۸: ۲۲۸). زندانیانی که بدنشان را حشره‌های کثیف می‌خورد و جز قطعه‌ای نان و کوزه‌ای آب در اختیارشان نبود، غالباً، از گرسنگی از پا درمی‌آمدند. بیش‌تر زندانیان - که بر سنگ‌فرش‌های مرطوب افتاده بودند و از نور آفتاب

محروم بودند و هوای عفن استنشاق می‌کردند. مرگ را، که غالباً به‌زودی به سراغشان می‌آمد، برای خود رهایی می‌دانستند. بیش‌تر اوقات اجساد بی‌جان این دربندشدگان از زندان خارج می‌شد (همان؛ سرنا، ۱۳۶۳: ۱۳۳). به نوشته کرزن، در ایران حبس تمام‌عمر، طولانی یا حتی چندین‌ساله وجود نداشت. معمولاً، در آغاز هر سال زندان‌ها را تخلیه می‌کردند. هر وقت حاکم جدیدی مستقر می‌شد غالباً زندان‌هایی را که حاکم پیشین پُر کرده بود خالی می‌کرد و فقط برای ترساندن مردم و اقدام احتیاطی فرمان می‌داد یکی دو نفر را اعدام کنند. زن‌ها و افراد والامقام در خانه مجتهد توقیف می‌شدند (کرزن، ۱۳۷۳: ۵۹۴)، که نوعی حصر خانگی بود.

در برابر این مجازات‌های خشن، که به اشاره و خواست صاحبان قدرت اعمال می‌شد، و سختی زندان و نبود دادگستری منظم برای رسیدگی عادلانه به جرایم، برخی از مجرمان برای فرار از مجازات به سنت بست‌نشینی متوسل می‌شدند. از این‌رو، در دوره قاجار مکان‌های متعددی وجود داشت که محل بست بود و در گزارش‌های این دوره به نمونه‌هایی از این بست‌نشینی‌ها نیز اشاره شده است (پولاک، ۱۳۶۸: ۳۲۶-۳۲۴؛ موریه، ۱۳۸۶: ۲۲۲، ۲۲۸؛ اورسل، ۱۳۵۲: ۱۲۳؛ شیل، ۱۳۶۸: ۱۱۱-۱۱۷؛ لندور، ۱۳۹۲؛ بن‌تان، ۱۳۵۴: ۱۰۴؛ ناظم‌الاسلام، ۱۳۸۴: ۴۲۹-۴۳۱).

## ۶. نتیجه‌گیری

برآیند آن‌چه در این مطالعه آمد این است که مقوله امنیت اجتماعی برای تداوم قدرت سیاسی قاجارها امری مهم بود. گستردگی قلمرو، دور از هم بودن ایالات، پدیده راه‌زنی و دزدی در مسیر راه‌های ارتباطی و درون شهرها، شورش‌ها و بی‌نظمی‌های اجتماعی هم‌راه با اقدامات سخت‌گیرانه و خودسرانه حکام در ایالات - که غالباً همان شاهزادگان قاجاری بودند - این امنیت را شکننده می‌کرد. یکی از راه‌های تأمین امنیت مجازات مجرمان بود؛ به سبب فقدان نظام عدلیه کارآمد و ضعف قوانین حقوقی سازمان‌یافته برای حل دعاوی و رفع مشکلات و مجازات عادلانه و قانونی، بنا به تصمیم و صلاحدید مقامات دولتی، در مرکز و ایالات مجازات‌های سخت و خشن جاری می‌شد که ریشه در عرف و عادات داشت و مبنای درست شرعی نداشت. این شیوه سخت و عرفی نه‌تنها تأثیری در پایدارسازی امنیت اجتماعی نداشت، بلکه تصویری خشن و بی‌رحمانه و حاکی از بی‌قانونی از نظام حقوقی و امنیتی عصر قاجاریه به جا گذاشته بود و موجب سوء استفاده و رشوه‌ستانی و فساد مأموران

اجرایی و مقامات صادرکننده این مجازات‌ها شده بود. ساختار ناسالم اداری و سیاسی نظام قاجاری و ناکارآمدی شیوه سنتی برقراری امنیت در جامعه در بی‌تأثیر بودن این نوع مجازات برای برقراری امنیت دخالت داشت. از طرفی، بیش‌تر این مجازات‌ها به منظور بازداشت مجرمان از ارتکاب جرم صورت نمی‌گرفت، بلکه به سبب خشم و غضب، تصمیم‌های آنی، خواست و اوامر پادشاه و شاهزادگان و حکام ایالات و مقامات عالی‌رتبه و بزرگان یا سیاست حذف رقیبان و افراد متنفذ و مخالفان سیاسی این مجازات‌ها اعمال می‌شد. نامتعارف بودن مجازات‌ها و نداشتن پشتوانه حمایتی در مواقع گرفتاری موجب روآوری مجرمان به سنت بست‌نشینی و التجا به هر مکان یا شخص مؤثری - برای حفاظت از آن‌ها - شده بود. نادیده‌انگاری حقوق انسانی و فقدان وحدت رویه حقوقی درباره مجرمان و آشنایی برخی از رجال و حتی خود ناصرالدین‌شاه با نظام حقوقی و دادگستری اروپا موجب شد برخی از این مجازات‌های خشن لغو شود و برای شکل‌گیری نوعی نظام حقوقی متعارف و تشکیلات عدلیه اقداماتی صورت بگیرد. اما، این گرایش‌های اصلاحی در چهارچوب نظام استبدادی، که قدرت مطلقه پادشاه بر سرنوشت رعیت (مردم) حاکم بود، نتیجه مطلوبی، حداقل تا استقرار نظام مشروطه در ایران، در پی نداشت.

## منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۶۲). *امیرکبیر و ایران*، تهران: خوارزمی.
- اصفهان‌ی، محمدحسن لنجانی (۱۳۹۱). *جته‌الخبار، به انضمام نخبه‌الخبار*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: کتاب‌خانه، موزه، و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۵۷). *صدرالتواریخ*، به کوشش محمد مشیری، تهران: روزبهان.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۳). *المآثر و الآثار*، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، تهران: اساطیر.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷). *تاریخ منتظم ناصری*، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، ج ۳، تهران: دنیای کتاب.
- امین، حسن (۱۳۸۲). «نظام قضایی ایران از آغاز قاجار تا انقلاب مشروطیت»، *پژوهش حقوق و سیاست*، ش ۹.
- اورسل، ارنست (۱۳۵۲). *سفرنامه اورسل*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۵۵). *تلاش آزادی*، تهران: جاویدان.
- بروگش، هینریش (۱۳۸۹). *سفری به دربار سلطان صاحبقران ۱۸۵۹-۱۸۶۱*، ترجمه محمدحسین کردبچه، تهران: اطلاعات.
- بن‌تان، آگوست (۱۳۵۴). *سفرنامه آگوست بن‌تان*، ترجمه منصوره نظام‌مافی اتحادیه، تهران: چاپ‌خانه سپهر.

#### ۴۴ مجازات‌های عرفی مجرمان در عصر قاجاریه از آغاز تا مشروطه (۱۲۰۹-۱۳۳۴ ق)

- بوئه، موریتس وان کوتسه (۱۳۴۸). *مسافرت به ایران*. ترجمه محمود هدایت، تهران: امیرکبیر.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸). *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- حقایق‌نگار خورموجی، محمدجعفر (۱۳۶۳). *حقایق‌الانخبار ناصری*، به کوشش حسین خدیو‌جم، تهران: نشر نی.
- دروویل، گاسپار (۱۳۸۹). *سفرنامه دروویل*، ترجمه جواد محبی، قم: نیلوفرانه.
- دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۳). *مآثر سلطانیه*، به کوشش فیروز منصوری، تهران: اطلاعات.
- دو سرسی (۱۳۹۰). *ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰ م سفارت فوق‌العاده کنت دو سرسی*، ترجمه احسان اشراقی، تهران: سخن.
- دوروششوار، ژولین (۱۳۷۸). *خاطرات سفر ایران*، ترجمه مه‌رمان توکلی، تهران: نشر نی.
- راوندی، مرتضی (۱۳۶۸). *سیر قضا و تاریخ دادگستری در ایران و اروپا*، تهران: چشمه؛ کتاب‌سرای بابل.
- ساروی، محمدفتح‌الله (۱۳۷۱). *تاریخ محمدی «احسن‌التواریخ»*، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: امیرکبیر.
- سپهر، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۴۴). *نسخ‌التواریخ سلاطین قاجاریه*، تصحیح محمدباقر بهبودی، ج ۲، تهران: کتاب‌فروشی اسلامی.
- سیرنا، کارلا (۱۳۶۳). *مردم و دیدنی‌های ایران*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- شیرازی (خاوری)، فضل‌الله (۱۳۸۰). *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح ناصر افشارفر، ج ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، کتاب‌خانه، موزه، و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- شیرازی، عبدالوهاب بن علی اشرف (۱۳۹۱). *نخبه‌الانخبار*، ضمیمه *جنته‌الانخبار*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: کتاب‌خانه، موزه، و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- شیل، لیدی مری (۱۳۶۸). *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- عمید، حسن (۱۳۶۳). *فرهنگ عمید*، تهران: امیرکبیر.
- فلاندن، اوژن (۲۵۳۶). *سفرنامه اوژن فلاندن به ایران*، ترجمه حسین نورصادقی، تهران: اشراقی.
- فلور، ویلم (۱۳۶۶). *جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار*، ترجمه ابوالقاسم سری، ج ۱، تهران: توس.
- فلور، ویلم و امین بنانی (۱۳۸۸). *نظام قضایی عصر قاجار و پهلوی*، ترجمه حسن زندیه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کاساکوفسکی، و.ا. (۱۳۵۵). *خاطرات کننل کاساکوفسکی*، ترجمه عباسقلی جلی، تهران: کتاب‌های سیمرخ (امیرکبیر).
- کرزن، جرج ناتانیل (۱۳۷۳). *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- لایارد، اوستن هنری (۱۳۷۶). *سفرنامه لایارد یا ماجراهای اولیه در ایران ۱۸۴۰-۱۸۴۲*، ترجمه مهرباب امیری، تهران: آئران.
- لمبتون، آن.ک.س. (۱۳۶۳). *سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام*، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر.

#### جهانبخش ثواقب ۴۵

- لندور، آرنولد هنری ساویچ (۱۳۹۲). *اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و بازرگانی ایران در آستانه مشروطیت*، ترجمه علی اکبر رشیدی، تهران: اطلاعات.
- مارکام، کلمنت (۱۳۶۴). *تاریخ ایران در دوره قاجار*، ترجمه میرزا رحیم فرزانه، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران.
- محمود میرزا قاجار (۱۳۸۹). *تاریخ صاحبقرانی*، تصحیح نادره جلالی، تهران: کتابخانه، موزه، و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- محیط طباطبایی، محمد (۱۳۵۰). *تاریخ دادگستری در ایران*، تهران: وحید.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱). *شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*، ج ۱ و ۳، تهران: زوار.
- ملکم، سیر جان (۱۳۸۳). *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران: سنایی.
- موریه، جیمز جاستی (۱۳۸۶). *سفرنامه جیمز موریه*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۸۳). «محاكم قضایی در زمان قاجار»، *مجله حافظ*، ش ۳.
- نائینی (صفاء السلطنه)، میرزا علی خان (۱۳۸۲). *سفرنامه صفاء السلطنه نائینی (تحفة الفقراء)*، به اهتمام محمد گلبن، تهران: اطلاعات.
- ناظم الاسلام کرمانی، محمدبن علی (۱۳۸۴). *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: امیرکبیر.
- یوسفی فر، شهرام و حسن شکرزاده (۱۳۹۳). «منصب داروغه در دوره قاجاریه»، *پژوهش های تاریخی دانشگاه اصفهان*، دوره ششم، ش ۱.

